

غبار از روی و حرکت تن بپوش
 غنیز مصر چون این نکته بشنید
 بشاه از حسن یوسف گفت
 اشارات کرد که خوبان فرار
 معزین کلمه بنهاده بر سر
 که با هر صبح بر میان شن
 چو کلی از گلشن خوبی بکشند
 که چون آرنیوسف را بار
 کشند ایسان بدین شکل شمایی
 شود در خود بود مرد جهان کرد
 ازین آتش رخسان با زاراد
 باب نیل در آهان یوسف علیه السلام و غیره سفر از خود
 شستن و بقصد بارگاه مصر در هجرت نشستن
 یکادم روز موعده یوسف خرد
 چو زواران اصل نیل خاکسار

پو شاه مهران آوازده بشنید
 چو خاک مهرستان جمال است
 کلی که زود خفا فرودس خیزد
 عزیز مهر را گفت روان شو
 یکشم خود برین آن ماه درو
 عزیز مصر در رکاب روان کرد
 چنان دیر اراد از خود بود
 ولی یوسف شش از خاک بپوش
 که سر خیزش آنکس خم نماید
 عزیزانکه زمانک شد طلب کار
 بگفت ز آمدن فکری نداریم
 که ما را این زمان معذور دار
 بود روزی سجا بر آسوده کردیم

غبار

Copyright © King Saud University